

سیاست سکوت و حذف‌های تعمدی در تاریخ بیهقی*

(مقاله پژوهشی)

دکتر مژگان میرحسینی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه کوثر بجنورد

چکیده

بیهقی به دلیل دقت در نگارش، غنای روایی و تحلیل‌های سیاسی-اداری، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ‌نگاری کلاسیک فارسی دارد. در دوره غزنوی یعنی عصری که تفکر اشعری مبتنی بر جبر و پذیرش قضا و قدر غلبه دارد، بیان واقعیت به سادگی، بی هیچ کم و کاست و هراسی ناممکن است؛ پس این فرضیه مطرح می‌شود که ممکن است بیهقی ناچار در مواردی به حذف تعمدی یا سکوت استراتژیک روی آورده باشد. این مقاله با رویکردی تحلیلی-تاریخی به روش کتابخانه‌ای و با استناد به منابع اولیه و ثانویه در پی پاسخگویی به این پرسش اساسی است که سکوت یا حذف‌های تعمدی بیهقی در چه حوزه‌هایی نمودار شده و چه انگیزه‌هایی سبب آن بوده است؟ نتایج بررسی نشان می‌دهد که این حذف‌ها و سکوت‌ها عمدتاً در حوزه‌های بازنمایی کنشگران اصلی، خدمات مثبت برخی شخصیت‌ها، رقابت‌ها و توطئه‌های داخلی دربار، مرگ‌های مشکوک، فساد مالی برخی شخصیت‌ها، شکست‌های نظامی، شورش‌های داخلی، فعالیت‌های فرقه‌ای و مذهبی، نفوذ زنان در دربار و بازگویی روابط خود او دیده می‌شود. این سکوت‌ها نه تنها ناشی از ناآگاهی یا فراموشی نیست، بلکه نتیجه انتخاب ایدئولوژیک، سیاسی و روش‌شناختی در چارچوب تاریخ‌نگاری درباری است و حضوری پنهان می‌آفریند که از طریق غیبتِ تعمدی، نگرش‌های سیاسی و ارزشی نویسنده را آشکار می‌سازد و به عنوان ابزاری برای حفظ مشروعیت سلطنتی، رقابت درباری و اخلاق منشی‌گری عمل می‌کند.

واژه‌های کلیدی: تاریخ بیهقی، بیهقی، سکوت مصلحتی، حذف تعمدی، خودسانسوری، تاریخ‌نگاری.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۲/۲۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۵/۰۴/۱۰

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: mmirhoseinif@kub.ac.ir

۱- مقدمه

سال‌های ۳۵۱ تا ۴۳۱ هـ.ق، عصر شکوه و بزرگی دولت غزنوی و از دیدگاه فرهنگی و ادبی، عصری مهم و تأثیرگذار بود. طبقه دبیران و منشیان در امور کشوری نفوذ و تأثیری برجسته داشتند. در این عصر، انواع مختلف تاریخ‌نگاری ایرانی به دست مورخان خراسانی رشد کرد و تاریخ‌های محلی یا منطقه‌ای و عمومی نگاشته شد (باسورث، ۱۳۹۰: ۵۵-۴۷). بیهقی از جوانی به دیوان رسالت غزنویان راه یافت و از حمایت آنها برخوردار شد. از آنجا که اصول فکری او در دستگاه غزنویان شکل گرفت و پرورش یافت، احترام وی به سلاطین وقت ریشه در اعتقاد و ایمانش دارد که پادشاهان را برگزیده خدا و تالی پیامبران می‌داند. او به احتیاط و انضباط گرایش دارد؛ در جای‌جای کتاب خود کافران نعمت را نکوهیده، پس خودش نمی‌تواند کفران نعمت کرده و از سلاطین غزنوی بدگویی و عیبجویی کند «معاذالله که خریده نعمتهایشان باشد کسی و در پادشاهی ملوک این خاندان سخن ناهموار گوید» (بیهقی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۳۶۵)؛ همچنین مشرفان بیرونی که حتی بسیاری از اسناد، مدارک و نامه‌های وی را به عمد ناچیز کردند که بارها به آن اشاره کرده: «و اگر کاغذ و نسخه‌های من همه به قصد ناچیز نکرده بودند، این تاریخ از لونی دیگر آمدی.» (همان: ۲۸۷) مانع بزرگی برای بیان همه حقایق هستند. او هیچگاه نگفته چه کسانی، در چه زمانی، چرا و چه بخش‌هایی از یادداشت‌های او را از بین برده‌اند، اما می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که در آن بخش‌ها، مطالبی ناخوشایند مذاق حاکمان وقت وجود داشته و به این سبب دستور از بین بردن آنها را صادر کرده‌اند تا حقایق آشکار نشود؛ به همین دلیل به نظر می‌رسد در ادامه و در نوشتن تاریخ بیهقی احتیاط و ملاحظه کرده و به سکوت و حذف‌های تعمدی در بیان برخی حوادث و اتفاقات متوسل شده است.

سکوت که در فلسفه به نام «غیاب»، در نحو به نام مقولّه «تهی»، در صرف به نام «عنصر صفر» و در تحلیل گفتمان به نام «سکوت» خوانده می‌شود (سجودی و صادقی،

۱۳۸۹: ۷۱)، در تمام مقوله‌های ارتباطی نقش‌آفرینی می‌کند. سکوت در بافت کلام شکل می‌گیرد و نویسنده همانگونه که در انتخاب واژه‌ها و جملات برای گفتن برنامه دارد، در گزینش سکوت نیز استراتژی دارد و تعمدی بودن آن از شروط اصلی بلاغت به معنی تأثیرگذاری سکوت است. تعمدی بودن در تعریف سکوت مستتر است، چون سکوت یعنی با وجود توانایی در سخن گفتن، ترک آن کردن و این اختیار پنهان تعمدی آن را از یک خاموشی عادی و از سر غفلت متمایز می‌کند. مهمترین نقش را سکوت‌ها در دنیای ایدئولوژی و سیاست ایفا می‌کنند. عنوان «ملاحظه‌کار» بیش از آنکه از سخنان چندپهلوی فرد برگرفته شود، از سکوت‌های برنامه‌ریزی‌شده او استخراج می‌شود (دلبری، ۱۳۹۸: ۲۰۷).

بیهقی با پشتوانه‌ای که در ذهن مخاطبانش دارد و به نقش آنها در تکمیل متن معترف است، می‌تواند همچون کلام، سکوت‌های مؤثری هم داشته باشد. بیشتر سکوت‌های او از نوع سیاسی و ملاحظه‌کارانه و مصلحتی است و سکوت‌های او همچون گفت‌وگو معنا دارد. با توجه به این دیدگاه، در جستار حاضر به دلایل، انگیزه‌ها و حوزه‌های سکوت و حذف تعمدی بیهقی در نگارش تاریخ او پرداخته می‌شود.

۱-۱- پیشینه پژوهش

بیهقی و تاریخ او در تاریخ ادبیات‌ها، یادنامه‌ها و مقالات متعدد، موضوع پژوهش و بررسی قرار گرفته است که ذکر آنها در این مقال مختصر نمی‌گنجد، اما به نظر می‌رسد با توجه به موضوع مقاله حاضر، بتوان به این پژوهش‌ها اشاره کرد:

والدمن در کتاب خود با عنوان «زمانه و زندگی و کارنامه بیهقی» (۱۳۷۵) اشاره کرده که بیهقی کوشیده نقدها و اعتراضات خود بر سلطان مسعود را محافظه‌کارانه در قالب حکایات یا از زبان دیگران به صورت پنهانی به مخاطب برساند. کرمی در مقاله «گفته‌های ناگفتنی در تاریخ بیهقی» (۱۳۷۹) معتقد است اگرچه بیهقی وابسته به غزنویان بوده، اما

گفته‌های ناگفتنی بسیاری را گفته مانند بیان ضعف‌های سلطان محمود و مسعود و دیگر شخصیت‌ها. سجودی و صادقی در مقاله «کارکرد گفتمانی سکوت در ساختمندی روایت داستان کوتاه» (۱۳۸۹) با بررسی پنج داستان کوتاه ایرانی دریافته‌اند که سکوت در سه سطح: جانشینی، همنشینی و برهم‌کنش به‌منظور ایجاد گره‌افکنی، تعلیق، زمینه‌سازی، فضا‌سازی و گره‌گشایی بازنمایی می‌شود. رضوانیان و فائز در مقاله «تاریخ بیهقی در گستره منطق مکالمه» (۱۳۹۱) بر این باورند که تنها راه فاش کردن واقعیت‌ها در زمان بیهقی استفاده از زبانی است که معنا را در لابلای عناصر مکالمه پنهان کند. رحمانی‌فر و قاسمی در مقاله «محافظه‌کاری و حقیقت‌گویی در تاریخ بیهقی» (۱۳۹۳) به نُه شگرد تلفیق محافظه‌کاری و حقیقت‌گویی در تاریخ بیهقی و یازده دلیل بر اثبات حقیقت‌گویی بیهقی پرداخته‌اند. اصغری در مقاله «حقیقت‌گویی با توجه به جبر سلطان در تاریخ بیهقی» (۱۳۹۵) معتقد است بیهقی با توجه به جبر زمانه و استبداد حاکم با شگردهایی چون کنایه و تمثیل و ... به بازگویی گوشه‌ای از حقایق پرداخته است. طالبیان و امین در مقاله «تحلیل و بررسی ساختارهای گفتمان‌مدار در روایت بیهقی از ماجرای حسنک وزیر» (۱۳۹۷) نشان داده‌اند که بیهقی با پس‌زمینه‌سازی کارگزاران در بخش عمده این روایت از بار مسئولیت و پیامد نقل این حقیقت می‌گریزد. دلبری در مقاله «بلاغت سکوت» (۱۳۹۸) دریافته که سکوت‌های پیش‌اندیشیده به مثابه بخشی عمده از کنش کلامی در بسیاری از موارد، بلاغتی بیشتر از کلامی دارند که جایگزین آن شده‌اند. مرسل-پور در مقاله «تأثیر دستگاه تبلیغاتی سلطان محمود بر تاریخ‌نگاری غزنویان» (۱۳۹۹) به این نتیجه رسیده که تاریخ‌نگاران غزنوی برای طرفداری از سلاطین غزنوی، با بزرگ‌نمایی و برجسته کردن نقش آنها در تحولات سیاسی به تحریف وقایع پرداخته‌اند. در پژوهش‌های صورت گرفته بیشتر به اثبات بیان حقایق از زبان بیهقی تأکید شده و تاکنون سکوت بیهقی و حذف‌های تعمدی او در تاریخش، موضوع پژوهشی مستقل نبوده است؛ بنابراین

در مقاله حاضر، به بررسی و تحلیل علت‌ها، انگیزه‌ها و حوزه‌های سکوت و حذف تعمّدی در تاریخ بیهقی پرداخته می‌شود.

۲- بیان مسأله

بیهقی از سال ۴۱۶ تا ۴۴۱ هـ.ق. دبیر دیوان‌خانه شش امیر غزنوی بود و باتوجه به اینکه ۱۹ سال زیر نظر بونصر مشکان، فن دبیری را فراگرفت و رابطه نزدیکی با او داشت، بر اخبار اشراف داشت؛ همچنین با داشتن ریاست دیوان رسالت در زمان امیر عبدالرشید، به اسناد و مدارک دولتی دسترسی داشت و می‌توانست همه آنها را در کتاب خود درج کند. آشنایی نزدیک با رجال و سالاران مملکت و مشاهدات روزانه نیز منبعی از اطلاعات لازم را در اختیارش قرار می‌داد.

این منشی امین درباری، دسترسی گسترده‌ای به اسناد و اطلاعات رسمی داشته، اما به دلایل سیاسی، ایدئولوژیک یا شخصی در گزارش‌های خود درباره برخی رویدادها، افراد یا ذکر جزئیات سکوت کرده یا آنها را به صورت ناقص نقل کرده است. بی‌پروایی و عدم توجه به جایگاه افراد زمانه خود، به هیچ وجه به نفع بیهقی و تاریخ‌نگاری او نبوده و او را از هدف خود که رساندن اخبار و اطلاعات درست به آیندگان است، بازمی‌داشته است. او چون مایل بوده کتابش در طول حیات خود او عرضه و خوانده شود، ناچار نمی‌توانسته چیزی را بنویسد که به مذاق غزنویان ناخوش آید، پس با زیرکی خاص خود محافظه‌کاری کرده است (والدمن، ۱۳۷۵: ۱۱۷).

سکوت بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار گفتمان است. «در هر جامعه، نه تنها گفتن چیزی، بلکه سکوت کردن درباره چیزی، خود نوعی گفتن است» (فوکو، ۱۳۹۸: ۲۷). این دیدگاه نشان می‌دهد که آنچه حذف می‌شود، گاه از آنچه گفته می‌شود، گویاتر است؛ زیرا در «گفتن» یک یا چند پیام هست، اما در نگفتن، قابلیت حضور چندین لایه تأویل-پذیر پیامی وجود دارد که حتی برخی از آنها در مخیله فرد سکوت‌کننده هم نبوده است

(دلبری، ۱۳۹۸: ۲۰۸). تاریخ‌نگاران اسلامی، به‌ویژه منشیان درباری، از سکوت استراتژیک به‌عنوان ابزاری برای مدیریت تصویر سیاسی استفاده می‌کردند (میثمی، ۱۴۰۲: ۱۱۸). در نقد ادبی نیز، مفهوم «غیبتِ معنازا» به این ایده اشاره دارد که عدم حضور یک عنصر در متن، خود می‌تواند معنازا باشد و خواننده را به بازسازی پنهان آن وادارد (ایگلتون، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

در تاریخ بیهقی، سکوت‌ها فضاهای خالی معنازا هستند که خواننده آگاه را به سؤال وامی‌دارند: «چرا این موضوع گفته نشد؟». این فضاهای خالی همانند سایه در نقاشی، وجود چیزی را تأیید می‌کنند که نویسنده نمی‌خواهد مستقیماً نشان دهد. به بیان دیگر، حذف، حضوری پنهان را می‌آفریند. این رویکرد با مفهوم غیبتِ معنازا همخوانی دارد. بر این اساس، سکوت نه نقص، بلکه عنصری ساختاری در بافتِ گفتمان تاریخی است که از طریق آن، بیهقی ضمن رعایت ملاحظات درباری و تاریخ‌نگاری، دیدگاه‌های خود را به‌صورت غیرمستقیم بیان می‌کند.

نگارنده در این جستار سعی دارد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

- ۱- سکوت یا حذف‌های تعمدی بیهقی در چه حوزه‌هایی نمودار است؟
- ۲- چه انگیزه‌هایی سبب سکوت بیهقی یا حذف‌های تعمدی در روایت او شده است؟
- ۳- حذف‌های تعمدی در تاریخ بیهقی چه تأثیری بر توصیف سلطنت غزنویان داشته است؟

به نظر می‌رسد حذف‌های تعمدی بیهقی در خدمت تثبیت حکومت مرکزی و حفظ تصویر سلطان مسعود بوده و انگیزه‌های ایدئولوژیک، ملاحظات سیاسی، دلایل شخصی و روش‌شناختی در چارچوب تاریخ‌نگاری درباری او را به این مسیر سوق داده است؛ در ادامه، حوزه‌های سکوت به روش تحلیلی - توصیفی به صورت جداگانه با ذکر مثال و مصداق از تاریخ بیهقی بررسی و تحلیل می‌شود.

۳- بحث و بررسی

بیهقی با کاربرد ساختارهای زبانی و شگردهای روایی خاص، برخی حقایق را در قالب یک گفتمان پوشیده و ضمنی بیان کرده و معتقد است مخاطب و خواننده با فهم و ادراک و بهره‌گیری از قوه خرد خود به آن‌ها پی خواهد برد و اینگونه از پیامدهای نقل حقیقت گریخته است. به نظر می‌رسد اینگونه سکوت یا حذف‌های تعمدی در تاریخ بیهقی در ۱۰ زمینه و حوزه قابل بحث و بررسی است.

۳-۱- حذف تعمدی در بازنمایی کنشگران اصلی روایت

در تاریخ بیهقی حذف در بازنمایی عاملان اصلی روایت وجود دارد و نام آنها از متن حذف شده است؛ مثلاً در عمده روایت بردارکردن حسنک، به کنشگر/کنشگران اصلی این واقعه با عناوین کلی و مبهم چون: «این قوم، همه، آن کسان، حاضران، قوم، همگان، ایشان» اشاره شده که بیانگر حذف آگاهانه نام آنها است. همچنین ارجاع کنش به ضمیر متصل جمع غایب نیز در همین راستاست؛ ازجمله کاربرد افعالی چون: «نوشته بودند، می‌خواندند، معین کرده بودند، فارغ شدند، گفتند، در پیش گرفتند، راست کردند و ...» (ر.ک. بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۶۸-۱۷۸).

در عصر بیهقی تفکر اشعری مبتنی بر جبر و پذیرش قضا و قدر سلطه داشت؛ پس زمانه وی زمانه‌ای نیست که او بتواند واقعیت را به سادگی بی‌هیچ کم و کاست و بدون هراس بر زبان بیاورد؛ بنابراین زیرکانه مسئولیت امور و وقایع را به قضا و قدر می‌سپارد و رندانه آن را مستمسکی برای توجیه کاستی‌ها و خطاهای افراد قرار می‌دهد (میلانی، ۱۳۷۲: ۷۱۶). از اینرو یکی از شیوه‌های سکوت در تاریخ بیهقی جایگزین کردن قضا و قدر به جای فاعل اصلی ماجراهاست؛ به‌عنوان مثال در ماجرای فروگرفتن علی قریب، به‌جای انتساب این امر به سلطان مسعود و فتنه‌برانگیزان گفته: «نعوذ بالله من القضاء الغالب بالسوء» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۵۲).

توصیه به استفاده از خرد در درک و تحلیل جریان‌ها و وقایع، دلیل دیگری است بر حذف تعمدی و سکوت بیهقی. او معتقد است برخی حوادث «لفظی است کوتاه با معانی بسیار» و از خواننده می‌خواهد که با خرد و تعقل اصل و عمق مطلب را درک نماید: «خردمندان را به چشم خرد می‌باید نگریست و غلط را سوی خود راه نمی‌باید داد» (همان: ۹۰).

۳-۲- حذف تعمدی خدمات مثبت برخی شخصیت‌ها

حسنک وزیر زمانی که ریاست نیشابور را بر عهده داشت، آشفته‌گی‌های پیش‌آمده را سامان بخشید و مسببان آن را گوشمالی داد و در آبادانی نیشابور بسیار کوشید (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۴۰۱). محاکمه و ضبط اموال ثروتمندانی که با زور و رشوه به این دارایی رسیده بودند (همان: ۴۰۰)، عدالت و ایجاد تساوی بین افراد جامعه، آزادی زندانیان، گرفتن باج از دشمنان و رعایت حال و مقام آزادگان از دیگر خدمات ارزشمند این وزیر بود که در قصیده فرخی سیستانی اینگونه بیان شده:

اکنون جهان چنان شود از عدل و داد او	که آهو بره مکد از ماده‌شیر شیر
گر در گذشته حمل غنی بر فقیر بود	امروز با غنی متساوی بود فقیر
آن روزگار شد که همی بود روز و شب	بیچاره‌ای به دست ستمکاره‌ای اسیر
مال خدایگان بستاند به عنف و کره	از دست منکرانی چون منکر و نکیر
بیرون کند ز پنجه گردنکشان جهان	ندهد به زادگان، عمل مردم حقیر

(فرخی سیستانی، ۱۴۰۰: ۱۸۹)

اما در تاریخ بیهقی هیچ اشاره‌ای به آنها نشده و دلیل آن، کینه سلطان مسعود و تنفر بوسهل زوزنی از اوست.

بیهقی توصیف تاجگذاری، حالات و سخنان مسعود، شراب‌خواری، هیکل و قدرت و شکار، قصر و تخت پادشاهی، خلعت‌ها و بخشش‌های او را با نگاهی مثبت نوشته و

در این توصیف‌ها اغراق کرده و با حذف و به حاشیه راندن محمد و یوسف و عدم اشاره به اعمال نیک آنها به پررنگ کردن جایگاه مسعود پرداخته است.

۳-۳- حذف تعمدی رقابت‌ها، اختلافات و توطئه‌های داخلی دربار غزنوی

سکوت نسبی بیهقی درباره نقش برخی از اعضای خاندان سلطنتی در توطئه‌ها علیه مسعود غزنوی، وزرا، سالاران و افراد مهم درباری در تاریخش نشان‌دهنده خودسانسوری عمدی است. وی در زمان نگارش تاریخ خود هنوز در خدمت دربار غزنوی و تحت نظارت مقامات سیاسی بوده، بنابراین افشای نام خیانتکاران به‌ویژه آنها که از خاندان سلطنتی یا امرای قدرتمند بودند می‌توانست جان او را به خطر اندازد یا باعث تبعید او شود؛ به همین دلیل از افشای جزئیاتی که به اعتبار آنها لطمه زند و برملا ساختن رازهای درباری حساس خودداری کرده که از اصول اخلاق حرفه‌ای او نیز متأثر است. وی درباره توطئه‌هایی که در حق برخی افراد صورت گرفته، به‌صورت مبهم و با الفاظی چون «قوم» و استفاده از ضمایر جمع غایب متصل یا منفصل سخن گفته، از جمله درباره بوسهل زوزنی گفته: «چون بزرگتر از دیگر خدمتکاران بود، در وی حسد کردند و محضرها ساختند و در اعتقاد وی سخن گفتند و وی را به غزنین آوردند در روزگار سلطان محمود و به قلعت بازداشتند» (بیهقی، ۱۴۰۱، ۱: ۲۱).

در توطئه علیه آلتونتاش نیز گفته: «ولکن امیر را بر آن آورده بودند که وی را فرو باید گرفت.» و حتی خود مسعود بدین تضریب اعتراف کرده: «من از وی خشنودم و سزای آنکس که در باب وی سخن محال گفت، فرمودیم.» (همان: ۷۳). اما نامی از توطئه‌گر/گران برده نشده و فقط از زبان آلتونتاش از آنها با عنوان «بدآموزان» یاد شده است که قصد فریب امیر را دارند. آلتونتاش متوجه این توطئه شده و بدون اذن دوباره از مسعود، بدون سروصدا حرکت می‌کند، اما گفته نشده چه کسی او را از ماجرای توطئه و تصمیم امیر برای بازداشت او، باخبر کرده است (ر.ک. همان: ۷۹).

درباره بازداشت شدن خواجه احمد حسن در قلعه کالنجر تنها به این موضوع اشاره شده که «در آن وقت که من به قلعت کالنجر بودم، بازداشته و قصد جان من کردند» (همان: ۱۷۱)، اما به جزئیات این حادثه و علت آن پرداخته نشده است.

تضادهای رفتاری در برخی حوادث نشان می‌دهد که فضاهایی وجود داشته که حذف شده و بیهقی آنها را به گونه‌ای نمایش داده که انگار گسستی ندارد، اما خواننده به شکاف بین فضاها پی می‌برد (صحرائی و همکاران، ۱۳۹۰: ۸۶)؛ به عنوان مثال، سلطان ابتدا از آمدن علی قریب شادمان می‌شود و کسانی را به استقبالش می‌فرستد و پس از چند صحنه مثل ورود علی و شفاعت کردن آلتون‌تاش در باب وی و قبول شفاعت، نهایتاً ماجرا با دستگیری علی و برادرش در صحنه پایان می‌یابد (ر.ک. بیهقی، ۱۴۰۱، ۱: ۴۸-۵۱).

در جریان بازداشت غازی گفته: «محمودیان تضریب و حیل و اغرا می‌کردند تا امیر او را گرفت» (همان: ۲۲۹) اما هیچگاه به اسامی و هویت آنها اشاره نشده است.

در ماجرای سلجوقیان، امیر مسعود نسبت به وزیر خود، احمد عبدالصمد، بدگمان شده و با وی خلوت کرده که در این خلوت «از هرگونه سخن می‌رفت، هرچه وزیر می‌گفت، امیر به طعنه جواب می‌داد.» (همان: ۴۷۵)، اما درباره آنچه گفته و شنیده شده، توضیحی نداده، فقط در ادامه از زبان امیر اشاره کرده که: «گوش ما از وی پر کرده‌اند و هنوز می‌کنند.» (همان: ۴۷۶)، اما فاعل این کارها نامشخص هستند.

درباره اختلاف حسنک و بوسهل زوزنی نیز چنین گفته: «در روزگار وزارت بر وی استخفاف‌ها کردی.» (همان: ۱۶۹)، ولی هیچ توضیحی درباره آن داده نشده و به کلمه «استخفاف‌ها» بسنده کرده است. درباره مضمون نامه‌هایی که کسانی چون بوالقاسم حریش و دیگران جهت اثبات برتری خود بر بونصر مشکان نوشتند نیز سخنی در تاریخ بیهقی نیست و تنها گفته: «شرم دارم که بگویم بر چه جمله بود» (همان: ۶۷).

همچنین بیهقی به رنجش‌های سلطان محمود از مسعود با طول و تفصیل اشاره نکرده و توضیحی نداده و به این عبارت که «آن قصه دراز است.» (همان: ۱۸۰) بسنده کرده و

مشخص نیست دلیل رنجش سلطان محمود چه بوده و عاملان آن چه کسانی بوده‌اند. همچنین درباره اینکه سلطان محمود قصد داشته مسعود را در محلی به نام «چاشت-خوران» بازداشت کند، تنها به این جمله بسنده کرده: «خواسته بود پدر که پسر را فرو گیرد» (همان، ۱۲۲). مسعود از وجود حاسدان و مضربان و تضریب و تلبیس در حق خود گفته: «مضربان و حاسدان دل آن خداوند را رضی الله عنه بر ما درشت کردند و تضریب‌ها نگاشتند... و حیل‌ها ساختند.» (همان: ۲۰۹)، ولی مشخص نیست آنها چه کسانی هستند. همچنین در تاریخ بیهقی به دستگیر شدن امیر یوسف، عموی سلطان مسعود به علت خیانت‌های او اشاره شده، اما در هیچ جا به کیفیت و کمیت این «خیانات» اشاره‌ای نشده است (ر.ک. همان: ۲۵۰). در جای دیگر سلطان محمود به ابوالقاسم کثیر دستور داده بوده خواجه احمد حسن را به قصاص خون‌هایی که ریخته بوده بکشد (ر.ک. همان: ۳۴۸)، اما هیچ توضیحی درباره جرم‌های خواجه داده نشده؛ زیرا او شخصیت محبوب بیهقی است.

درباره والی چغانیان که داماد سلطان مسعود بوده، ذکر این جمله را کافی دانسته: «در سنه احدی و خمسین و اربعمائه برجای است و کارش تباه شده که خویشتن‌دار نیامد و این مقدار که نمودیم کفایت باشد.» (همان: ۴۹۲) و توضیح بیشتری درباره عدم خویشنداری او نداده و اندازه کفایت را مشخص نکرده است. اینگونه حذف‌های تعمدی، سکوت‌ها یا مبهم‌سازی‌های عمدی بیهقی، کلی‌گویی‌ها و اجتناب از نام بردن از افراد خاص، استراتژی تاریخ‌نگاری محتاطانه در بستری سیاسی است و البته ملاحظات امنیتی.

۳-۴- سکوت درباره مرگ مشکوک برخی شخصیت‌ها

پس از مرگ سلطان محمود (۴۲۱ هـ.ق) براساس وصیت‌نامه او محمد به سلطنت رسید، اما برادرش مسعود با حمایت لشکر و برخی امرای دربار، قدرت را به دست گرفت و

دستور به بازداشت و نگهداری محمد در قلعه مندیش داد. بیهقی در تاریخ خود اشاره‌ای به زمان مرگ محمد، علت آن و شایعات مربوط به آن نکرده، در صورتی‌که در منابع معاصر یا پس از او به صورت ضمنی یا صریح به شرایط غیر عادی مرگ محمد و احتمال قتل عمدی او اشاره شده است؛ ازجمله در تاریخ ابن اثیر آمده: «پسر مسعود، مودود در برابر عمویش محمد ستون آراست. محمد و سپاهش درهم شکستند و مودود، او و پسرانش را دستگیر کرد و بکشت» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۱۳: ۵۷۳۳). این سکوت در برابر تفصیلی که بیهقی درباره برخی رویدادهای سیاسی ارائه می‌دهد، ناشی از خلأ اطلاعاتی یا تصادف نیست؛ بلکه انتخابی آگاهانه است برای عبور از ذکر علت واقعی مرگ به علت وفاداری او به مسعود و با هدف حمایت از مشروعیت سلطنت مسعود غزنوی و جلوگیری از ایجاد تصویری چون «قاتلِ برادر» برای او صورت گرفته است؛ زیرا بیهقی همه جا به دنبال تثبیت مشروعیت مسعود به عنوان جانشین محمود است و هرگونه اشاره به دخالت او در مرگ برادرش، حتی به صورت احتمالی، با این امر منافات داشته است. همچنین بیهقی تاریخش را برای عبرت حکمرانان نوشته و اشاره به جرم سیاسی و شکست اخلاقی در آن، بیانگر نمادی از وجود فساد در قلب حکومت است.

درباره علت مرگ قاضی بوطاهر تبانی نیز گفته: «و قصه‌ها گفتند به حدیث مرگ وی» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۴۱۹). وی که برای بستن عهد با قدرخان و آوردن دختر او به زنی برای امیرمسعود به ترکستان رفته بود، در پروان فوت شد. بیهقی صراحتاً به علت مرگ او نپرداخته و تنها به احتمالاتی چون بیماری یا مسموم شدن او اشاره کرده و در پایان نوشته «لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» (همان: ۴۲۰).

مرگ بونصر مشکان نیز با احتمالات بیان شده «و از هرگونه روایتها کردند مرگ او را و مرا با آن کار نیست ایزد عز ذکره تواند دانست که همه رفته‌اند» (همان: ۶۱۳).

ماجرای کشته شدن پسر تاش ماهروی نیز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و مشخص نکرده چه کسانی این عمل را انجام دادند: «تهمت نهادند که با امیر مردانشاه رضی الله عنه که به قلعت بازداشته بود، موافقتی کرده و بیعتی بسته است» (همان: ۳۶۰).

۳-۵- حذف تعمدی فساد مالی شخصیت‌های درباری

در باب بیان فساد مالی امرای درباری، منشیان و بزرگان غزنوی نیز خواننده با سکوتی معنادار از سوی بیهقی مواجه می‌شود. این سکوت نشانه حذف تعمدی و یک استراتژی آگاهانه برای حفظ تصویر عدالت اداری و نزاهت دربار است. او تلاش می‌کند تا دستگاه اداری غزنوی را به عنوان الگویی از کارآمدی و انصاف به تصویر بکشد. با این حال، شواهدی از منابع هم‌عصر و پسین وجود دارد که نشان می‌دهد دستگاه غزنوی به‌ویژه در دوره پایانی حکومت مسعود، دچار فساد ساختاری، رشوه‌خواری گسترده و سوء استفاده مالی بوده و درباریان از موقعیت خود برای ثروت‌اندوزی شخصی، دریافت رشوه و تغییر گزارش‌های مالی بهره می‌بردند. از جمله در الکامل به تاراج خزائن سلطان مسعود در هنگام عبور از سیحون توسط انوشکین بلخی اشاره شده که نشان‌دهنده نفوذ فساد و خیانت در دربار غزنوی است (ر.ک. ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۹: ۴۸۵).

بیهقی، احمد حسن میمندی را وزیری عادل می‌خواند که به علت حسادت رقبا برکنار شد نه به خاطر فساد مالی، اما ابن اثیر نوشته سلطان محمود به دلیل اینکه «میمندی» را در مال‌اندوزی بسیار حریص یافته بود» بر او خشم گرفت (همان: ۴۰۰). او برای جلب عنایت سلطان «ده بار هزار هزار درهم خدمتی به خزانه می‌رسانید» (عقیلی، ۱۳۶۴: ۱۵۹) و هنگامی که وی را برای بازجویی فراخواندند، سلطان به او گفت: «وزیری را که مال صامت از سی هزار هزار درم بگذرد، باید در سر فساد بزرگ داشته باشد» (همان: ۱۷۶).

همچنین ابوالحسن عتبی، منشی دربار مسعود در برخی منابع متهم به دریافت رشوه برای تأیید فرمان‌های مالیاتی بود یا اینکه برخی امرای محلی مالیات‌های جمع‌آوری شده را کاملاً به مرکز نمی‌رساندند و بخشی را برای خود نگه می‌داشتند، و این امر به‌عنوان روالی برای فساد امرای غزنوی شناخته شده است (باسورث، ۱۳۹۰: ۱۷۸). بیهقی در مواردی هم که به فشارهای مالیاتی یا اعتراضات مردمی اشاره کرده، به‌جای تعبیر فساد، آن را جهل و خطا خوانده است؛ به‌عنوان مثال در گزارش نارضایتی مردم نیشابور، این امر را از جهل والی دانسته نه از قصد ظلم یا طمع. پس او فساد را به‌عنوان پدیده‌ای فردی و اخلاقی تلقی کرده، نه یک مشکل ساختاری در دستگاه حکومتی؛ زیرا هرگونه اشاره به فساد گسترده می‌توانست به‌عنوان شکست در سیستم اداری تفسیر شود که با هدف مشروعیت‌بخشی به حکومت مسعود ناسازگار است. انتقاد و اعتراف به فساد درونی دربار، انتقاد از سیستمی بود که بیهقی جزوی از آن بود و عدم سکوت می‌توانست او را به خیانت متهم سازد، پس حذف تعمدی این موارد می‌تواند نوعی سکوت استراتژی و حذف ایدئولوژیک باشد و بیانگر این است که تاریخ‌نگاری او در خدمت ایدئولوژی حکومت بوده و نمادی از محدودیت‌های ذاتی تاریخ‌نگاری درباری در ثبت واقعیت‌های ناخوشایند است.

۳-۶- سکوت درباره شکست‌های نظامی دولت غزنوی

شکست‌های نظامی محمود و مسعود غزنوی از دیگر مواردی است که در تاریخ بیهقی به‌ایجاز و بدون پرداختن به جزئیات مورد انتظار از بیهقی به آنها اشاره شده است؛ مانند لشکرکشی پرهزینه و بی‌حاصل مسعود به گرگان و طبرستان و بازگشت هزیمت‌وار او از آن دیار و در نتیجه آشفته شدن اوضاع خراسان (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۴۶۹). بیهقی تنها پیروزی‌های آنها را برجسته ساخته و هرگونه شکست و بازگشت ناکام را یا حذف می‌کند یا در قالب بازگشت استراتژیک یا عدم یافتن غنیمت کافی بازتعریف می‌نماید. اینگونه

حذف‌های تعمدی یا سکوت را می‌توان در قالب ایدئولوژی غزنوی دربارهٔ جهاد و پیروزی مداوم و الگوی تاریخ‌نگاری درباری تحلیل کرد.

از جمله سلطان محمود در تاریخ بیهقی به‌عنوان غازی، فاتح و ناصر اهل سنت معرفی شده و او خود را حامی خلافت عباسی و مدافع اسلام در برابر کفار هند می‌دانسته است. اینگونه تصویرسازی، بخشی از ایدئولوژی رسمی دولت غزنوی بوده؛ با این حال، محمود در برخی از لشکرکشی‌های خود به هند با مقاومت شدید و شکست استراتژیک مواجه و ناگزیر ناکام مجبور به بازگشت شده است. با وجود غارت شهرها، محمود نتوانست در هند به پیروزی برسد و حکومت مرکزی در آنجا تأسیس کند. دربارهٔ سلطان مسعود نیز رویهٔ بیهقی چنین است و به برجسته‌سازی پیروزی‌ها پرداخته و شکست‌ها در هند یا در برابر سلجوقیان را به قضا و قدر و خواست ایزد نسبت داده که نوعی مکانیسم دفاع روانی هم هست و از آنها با عنوان بازگشت یاد کرده است؛ زیرا «وظیفهٔ مهم خرد دینی همین است که شکست و ناکامی صاحب قدرت را توجیه کند و عجز و ناتوانی‌اش را نه حاصل بی‌تدبیری و ناشایستگی او که نتیجهٔ تقدیر الهی بدانند» (دهقانی، ۱۳۹۴: ۷۱)؛ ازجمله مسعود، خواجه احمد عبدالصمد وزیر را به هرات فرستاد تا فتنهٔ ترکمانان را دفع کند و برخلاف اصرارهای مؤکد وزیر برای رفتن او به هرات، به غزنین رفت و موجبات شکست آنها فراهم شد. بیهقی این را خواست ایزد دانسته و چنین گفته: «به چند دفعهٔ به امیر آنچه وزیر سوی من نبشت، عرضه کردم؛ هیچ سود نداشت و ایزد را سبحانه و تعالی خواست‌هاست که بندگان به سر آن نتوانند شد» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۵۲۱).

دولت غزنوی بر پایهٔ قدرت نظامی استوار بود و مسعود با حمایت لشکر به سلطنت رسید؛ بنابراین تصویر شکست‌های او می‌توانست به مشروعیت سیاسی حکومت غزنوی لطمه بزند؛ پس بیهقی شکست‌ها به‌ویژه شکست‌های نظامی را حذف یا به‌عنوان آزمون الهی و بازگشت با غنیمت عنوان کرده است.

در ماجرای پیروز شدن ترکمانان بر غزنویان به رهبری سالار بگتغدی، بیهقی علت شکست را مخالفت پیشروان لشکر از فرمان بگتغدی ذکر کرده: «دریغا لشکری بدین بزرگی و ساختگی به باد شد از مخالفت پیشروان» (همان: ۴۷۸)، در صورتی که علت اصلی آن نادیده گرفتن نصیحت بگتغدی از سوی سلطان مسعود مبنی بر عدم انتخاب چند سالار برای سپاه و اشاره به پیر و ضعیف بودن خود در سالاری سپاه بوده است (ر.ک. همانجا). یا به ماجرای شکست احمد علی نوشتگین، والی کرمان از امیر بغداد تنها در چهار سطر اشاره شده و این شکست، نتیجه فرار هندوان از میان سپاهیان دانسته شده است (ر.ک. همان، ۱: ۴۲۱).

نبرد دندانقان که منجر به شکست فاجعه‌بار غزنویان در برابر سلجوقیان و از دست دادن خراسان شد، یکی از مهم‌ترین حوادث دوره مسعود است؛ با این حال، بیهقی در شرح این نبرد، از ذکر خطاهای استراتژیک سلطان مسعود، عدم اعتماد به سرداران باتجربه و تفکیک نیروها خودداری کرده (ر.ک. بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۶۴۸-۶۵۲) و در نامه مسعود به ارسلان خان باز هم به قضا و قدر متوسل شده که «اما می‌بایست که تقدیر فرازآمده کار خویش بکند.» (همان: ۶۶۳)، «که تا جهان بوده است ملوک و لشکرها را چنین حالها پیش آمده است» (همانجا) و حتی با همانندسازی این جنگ با ماجرای ناکامی پیامبر در روز احد که «نبوت او را زیانی نداشت.» (همانجا) سعی در توجیه این واقعه مهم و اشتباهات مسعود داشته و از این شکست به عنوان «خللی که زود آن را درتوان یافت.» یاد کرده است (همانجا). این سکوت و حذف، نشان‌دهنده وفاداری درونی به ساختار سلطنتی است؛ یعنی حتی در انتقاد، بیهقی از تخریب کامل تصویر سلطان خودداری و مرز ایدئولوژیک را حفظ می‌کند.

در مقابل فتوحات و پیروزی‌ها به تفصیل بیان شده؛ مثلاً جنگ طوسی‌ان با نیشابوریان که به پیروزی نیشابوریان انجامید (ر.ک. همان: ۴۲۱-۴۲۴). وی در توجیه اشتباهات و شکست‌های پادشاهان غزنوی چنین نوشته: «اگر در این میان غضاظتی بجای این

پادشاهان ما پیوست تا ناکامی دیدند و نادره‌ای افتاد که در این جهان بسیار دیده‌اند، خردمندان را به چشم خرد می‌بایست نگریست و غلط را سوی خود راه نمی‌باید داد که تقدیر آفریدگار جل جلاله که در لوح محفوظ قلم چنان رانده است، تغییر نیابد و لا مرد لقضائه عز ذکرة» (همان: ۹۰). هدف اینگونه روایت، حفظ تصویر پیروزی‌ها و جلوگیری از بروز بحران‌های سیاسی است، حتی اگر هدف اصلی نظامی محقق نشده باشد.

۳-۷- حذف تعمدی شورش‌های داخلی در خراسان

خراسان در عصر غزنوی، به دلیل گستردگی جغرافیایی، تنوع قومی و فاصله نسبی از مرکز قدرت (غزنه)، همواره زمینه‌ساز ظهور قدرت‌های محلی بود. فرماندهان معروف به «حاجب»، «والی» یا «امیر» در شهرهایی مانند نیشابور، هرات، بلخ و مرو، اغلب از استقلال نسبی برخوردار بودند و در مواقع بحران سیاسی یا جانشینی سلطنتی، به راحتی به سوی استقلال یا هم‌پیمانی با رقبای غزنوی (مانند سلجوقیان) گرایش نشان می‌دادند. در متون معاصر یا نزدیک به عصر غزنوی به شورش‌های داخلی در خراسان اشاره شده؛ از جمله شورش ابوعلی حسن بن محمد سیمجوری که در جریان درگیری‌های جانشینی محمد و مسعود، اداره نیشابور را در دست گرفت و در برابر مسعود مقاومت کرد (باسورث، ۱۳۹۰: ۱۱۲). یا در حبیب‌السیر به شورش بورتگین هنگام مراجعت مسعود از ماوراءالنهر به بلخ اشاره شده: «و اسبان و شتران خاصه مسعود را به غارت برده بی‌ناموسی تمام به غزنویان رسید... و نوشتگین به اتفاق جمعی از غلامان خاصه خزانه را غارت کرده محمد مکحول را به پادشاهی برداشتند» (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۲: ۳۹۲ و ۳۹۱).

بیهقی گاهی از ذکر نام فرماندهان یا والیان خیانتکار خودداری کرده یا نقش مستقیم سلطان در سرکوب آنها را تضعیف نموده است. این در حالی است که وی به طور مفصل به جنگ‌های مسعود با سلجوقیان و توصیف داخلی‌ترین جزئیات درباری می‌پردازد، اما رویدادهایی که مستقیماً به بی‌ثباتی داخلی و بی‌وفایی فرماندهان اشاره دارند، حذف

شده‌اند؛ مانند شورش بورتگین و نوشتگین که خواندمیر چنانکه گذشت به آنها اشاره کرده است.

این حذف نیز بیانگر تلاش او برای بی‌ضرر جلوه‌دادن این بحران‌ها و حفظ تصویر وحدت‌طلبانه از حکومت است؛ آن هم به دلیل ملاحظات سیاسی و جلوگیری از برجسته کردن ضعف نظامی غزنویان؛ زیرا نمایش هرگونه ناآرامی داخلی می‌توانست به‌عنوان نشانه‌ای از ضعف تلقی شود و مشروعیت نظامی غزنویان را با شبهه روبرو سازد؛ بنابراین، سکوت درباره شورش‌های داخلی، بخشی از استراتژی تبلیغاتی دربار غزنوی بود و بیهقی به‌عنوان یکی از منشیان درباری و به دلیل وابستگی شغلی و اجتماعی مستقیمی که به این خاندان داشت، ناگزیر باید چنین سیاستی را در تاریخ‌نگاری خود پیش می‌گرفت.

۳-۸- سکوت یا حذف تعمدی نقش زنان در دربار غزنوی

تاریخ بیهقی به‌عنوان یکی از غنی‌ترین منابع تاریخی قرن پنجم هجری، با وجود دقت و ظرافت بی‌نظیر خود، فضایی کاملاً مردسالارانه را به تصویر می‌کشد. زنان در این اثر یا کاملاً غایب‌اند یا در قالب‌هایی نمادین و فرعی ظاهر می‌شوند. بیهقی درباره حضور و نفوذ زنان درباری در امور سلطنت و حکومت، تقریباً به‌طور کامل سکوت کرده و اشاره‌های مستقیم به مادران، همسران یا دختران سلاطین غزنوی و دیگران محدود به ذکر نام است؛ مثلاً اشاره‌ای کوتاه و گذرا به حره ختلی، عمه سلطان مسعود، دارد که گفته هواخواه او بود و با ارسال نامه و عملاً نوعی جاسوسی، در سلطنت او نقش داشت (ر.ک. بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۰) ولی نسب، دخالت یا تأثیر دیگر زنان کاملاً نادیده گرفته شده و این در صورتی است که با مراجعه به تاریخ در هر دوره مشخص می‌گردد که نقش و نفوذ زنان درباری به‌ویژه مادران و همسران سلاطین در عزل و نصب‌ها و شبکه‌های قدرت غیر رسمی قابل انکار نیست.

بیهقی در خلال مطالب کتاب خود، به زنان در زمان عقد معاهدات صلح، مسأله جانشینی سلاطین، سیاست نزدیکی با دول همجوار و عبرت‌گیری با ایجاز اشاره کرده است؛ به عنوان مثال حره زینب که دختر سلطان محمود بوده نامزد یغان تگین، پسر قدرخان، شده بود و شاه خاتون، دختر قدرخان، را برای سلطان مسعود آوردند: «چون کار ترکستان و خانی قرارگرفت... شاه خاتون را، دختر قدرخان، که نامزد بود به سلطان مسعود بیاوردند» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۴۱۹). اما به علت پوشیدگی و مستور بودن زنان، بیهقی هیچگاه از ظاهر و صفات آنان و نقششان در دربار صحبت نکرده است. این در حالی است که در متون موجود از قرن ۵ تا ۷ هـ.ق. از جمله سیاست‌نامه، قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، جوامع‌الحکایات و غیره درباره ویژگی‌های ظاهری، زیبایی و اخلاقیات زنان حکایت‌هایی وجود دارد که بیانگر دو رویکرد مثبت و منفی درباره این قشر و دخالت آنان در مسائل سیاسی و اجتماعی است (ر.ک. سیف و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۷-۸۸).

در قابوس‌نامه حکایتی درباره هوسرانی و زن‌بارگی سلطان مسعود و به تبع آن، اختلال در امور مملکت آمده: «با کنیزکان معاشرت کردن اختیار کرد چون لشکر و عمل دیدند به چه مشغول است، طریق بی‌فرمانی بر دست گرفتند و شغل‌های مردمان فرو بسته شد و لشکر و رعیت دلیر شدند تا روزی از رباط فراوه زنی مظلومه آمد و از عامل بنالید. سلطان مسعود وی را نامه‌ای فرمود، زن نامه بستد و ببرد. عامل بران کار نکرد. زن دیگرباره بازگشت و به مظالم رفت و داد خواست. سلطان مسعود او را دیگرباره نامه فرمود. پیرزن گفت یکبار نامه بردم و کار نکرد. سلطان گفت من نامه دادم، چون کار نمی‌کند، چه توانم کرد؟ پیرزن گفت مملکت چنان دار که به نامه تو کار کنند و باقی بگذار تا کسی دیگر بدارد که بر نامه او کار کنند و تو همچنین به عسرت خویش همی‌باش تا بندگان خدا در بلا و محنت گرفتار نباشند» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۱: ۲۳۲). اما در تاریخ بیهقی به هیچ وجه به اینگونه موارد اشاره نشده، حتی در ماجرای خیشخانه نیز بدان پرداخته نشده و در حد

اشاره‌ای مبهم به نقوش الفیه و شلفیه بر دیوارهای این مکان بسنده شده است (ر.ک). بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۱۰). بیهقی در بخشی از اثر خود نوشته: «هر مرد که حال وی بر این جمله باشد که یاد کردم و این سه قوه [ناطقه، خشم، آز و شهوت] را به تمامی به جای آرد، چنان که برابر یکدیگر افتد به وزنی راست، آن مرد را فاضل و کامل تمام‌خرد خواندن رواست» ... «و هرکه بتواند تن خویش را ضبط کند و گردن حرص و آرزو بشکند، رواست او را مرد خردمند خویشتن‌دار گویند» (همان: ۱۵۵ و ۱۵۷) که در واقع کنایه-گونه‌ای است بر مسعود غزنوی و برخی درباریان به‌خاطر اغراق در عیش و نوش و غفلت از امور ملک و مملکت.

برخی زنان در دربار غزنوی تأثیراتی هرچند اندک داشتند؛ از جمله دختر باکالیجار که پس از پدر به امارت رسید و تلاش کرد منافع و مقام خاندان خود را نزد مسعود نگاه دارد و اجازه ندهد غزنویان بر آل زیار تعدی روا دارند. برخی نیز تأثیراتی عمیق داشتند؛ از جمله حره ختلی، عمه مسعود، که در ماجرای به سلطنت رسیدن او نقشی عمده داشت، اما بیهقی آنها را در خفا نگه داشته است. در تاریخ بیهقی تنها دو بار از مادر سلطان مسعود نام برده شده و از زنان او نیز دختر قدرخان و دختر باکالیجار معروفند (ر.ک). بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۸۸، ۳۸۹ و ۴۱۹). زنان حرمسرا در سفرهای طولانی با سلاطین همراه بودند و در چادرهای ویژه اسکان داده می‌شدند (باسورث، ۱۳۹۰: ۱۳۸). یکی از دلایل همراهی زنان، خوشگذرانی و کامرانی سلاطین از جمله مسعود بوده و یکی از علل سقوط وی را خوشگذرانی و عیش و نوش او دانسته‌اند و هیچ حادثه‌ای او را از شرابخواری، شکار و امثال آن باز نمی‌داشته است؛ از جمله در قابوسنامه در توصیف سلطان مسعود چنین گفته شده: «سلطان مسعود طریق مردانگی و شجاعت نیک دانستی اما طریق ملک داشتن نه. از پادشاهی، با کنیزکان معاشرت کردن اختیار کرد. چون لشکر و عمل دیدند که به چه مشغول است طریق بی‌فرمانی بر دست گرفتند و شغل‌های مردمان فروبسته شد و لشکر و رعیت دلیر شدند» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۱: ۲۳۱ و ۲۳۲)؛ اما در

تاریخ بیهقی به این موضوع تنها یکبار از زبان سباشی، سردار مسعود، در جریان شکست از ترکمانان اشاره شده است: «قوم ما بکوشیدند و نزدیک بود که فتح برآمدی. سستی به ایشان راه یافت و هرکسی گردن خری و زنی گرفتند. و صدهزار فریاد کرده بودم که زنان میارید. فرمان نبردند تا خصمان چون آن حال بر آن جمله دیدند، دلیرتر درآمدند» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۵۴۸).

اینگونه حذف‌های تعمدی درباره حضور و نفوذ و نقش زنان با چارچوب تاریخ‌نگاری سنتی در جهان اسلام به‌ویژه در قرون وسطی تطابق دارد که عمدتاً مردسالار بوده و زنان را خارج از حوزه سیاست رسمی می‌دانسته و ذکر آنها را غیرضروری و ناشایست می‌شمرده است. برای بیهقی تاریخ عمدتاً روایتی از قدرت، جنگ، سیاست و اداره است؛ حوزه‌هایی که در نگاه سنتی، خارج از دایره فعالیت زنان در نظر گرفته می‌شدند. این نگاه، نه تنها زنان را از فضای تاریخی حذف می‌کند، بلکه وجود آنان را در سایر ابعاد زندگی درباری نیز نادیده می‌گیرد. همچنین به نظر می‌رسد پنهان کردن اسرار دربار و احترام به حریم سلاطین جهت متهم نشدن به تجسس یا تعدی به حریم خصوصی، بیهقی را به سکوت در این باره واداشته است. پس سکوت او در این باره را می‌توان در چارچوب نگرش‌های جنسیتی، اخلاقی، هنجارهای تاریخ‌نگاری و ساختار قدرت در عصر غزنوی تبیین کرد و آن را شاخصی از حذف تعمدی فرهنگی دانست.

۳-۹- سکوت یا حذف تعمدی درباره فعالیت‌های فرقه‌ای و مذهبی

پادشاهان غزنوی در دوران سلطنت خود پیوسته و با شدت با انواع الحاد، که شکل ایدئولوژیک ناخرسندی از ولی نعمتان آنان بود، مبارزه کردند. دوره حکومت مسعود ادامه سیاست مذهبی پدرش، سلطان محمود، بود. وی نیز حمایت از مذهب سنت و مبارزه با قرمطیان را وظیفه خود می‌دانست و جلب پشتیبانی خلیفه عباسی را وسیله‌ای برای بقای حکومت خویش ساخت (باسورث، ۱۳۹۰: ۵۲). پایه‌های سیاست مذهبی غزنویان بر

مسائلی چون سرکوب جریان‌های مخالف اهل سنت با عنوان قرامطیان و بدمذهبان به‌ویژه اسماعیلیان، مطرح ساختن خود به‌عنوان غازیان دینی و ایجاد مناسبات گرم و صمیمی با دستگاه خلافت عباسی به‌منظور دریافت مشروعیت دینی و سیاسی از خلیفه استوار بود (یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). اما یکی از ویژگی‌های قابل تأمل تاریخ بیهقی، سکوت آن درباره فعالیت‌های فرقه‌ای و مذهبی در مناطق خراسان و سیستان است؛ در حالی که این مناطق در قرن پنجم هجری، صحنه فعالیت‌های گسترده گروه‌های عقیدتی مانند اسماعیلیان (به‌ویژه در دوران حسن صباح) در مولتان، فاطمیان، قرامطیان و جریان‌های غلات شیعه در مرکز ایران بود. اسماعیلیان با هدف جداکردن مردم از ولایت سلطان و ترویج ولایت امام اسماعیلی فعالیت داشتند (نفیسی، ۱۳۶۲: ۱۸۷). همچنین غزنویان شیعیان را «متهم به همکاری با فاطمیان و باطنیان» می‌کردند و با آنان برخورد سختی داشتند (زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۲۴۳). پس می‌توان اینگونه حذف‌های تعمدی و سکوت بیهقی را مربوط به وفاداری‌های سیاسی او، جهت‌گیری‌های مذهبی و هنجارهای تاریخ‌نگاری عصر غزنوی دانست. سکوت بیهقی نه تنها ناشی از بی‌اطلاعی نیست، بلکه بازتابی آگاهانه از سیاست رسمی درباره غزنوی و تعصبات اهل سنت (غزنویان) در برابر جریان‌های مخالف است. دولت غزنوی، به‌ویژه در دوره سلطان محمود و مسعود، خود را حامی رسمی مذهب اهل سنت و مدافع خلافت عباسی می‌دانست. این دولت، با هرگونه جریان مذهبی مخالف، به‌ویژه اسماعیلی و قرامطی، برخورد سختی داشت. بیهقی که در دستگاه اداری این دولت خدمت می‌کرد و از منشیان نزدیک به سلطان مسعود بود، در تاریخش به‌طور آشکار از این ایدئولوژی پیروی می‌کند. ذکر فعالیت‌های فرقه‌ای می‌توانست به‌عنوان اعتراف به ضعف حکومت در کنترل مناطق تحت سلطه تلقی شود یا حتی مشروعیت جریان‌های مخالف را تقویت کند و ممکن بود به‌عنوان ترویج یا حتی توجه به آنان تفسیر شود. از دید بیهقی، این جریان‌ها شایسته ثبت در تاریخ رسمی نبود؛ بنابراین، سکوت در این زمینه، یک استراتژی آگاهانه سیاسی محسوب می‌شود.

در گزارش‌های مربوط به ناآرامی‌های داخلی یا شورش‌های محلی در خراسان، گاه از افراد فاسد یا مردم نافرمان یاد می‌شود که ممکن است اشاره‌ای به گروه‌های فرقه‌ای داشته باشد: «چون سوری قصد حرکت کرد و برفت، آن مخاذیل فرصتی جستند و بسیار مردم مفسد بیامدند» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۴۲۱). با این حال، این اشارات عمداً مبهم نگه داشته شده‌اند. در مقابل، منابع معاصر یا نزدیک به عصر بیهقی، مانند تاریخ جهانگشا به‌وضوح به فعالیت‌های اسماعیلیان در خراسان اشاره می‌کنند. جوینی که خود در خدمت مغولان بوده و با فرقه‌ها برخورد مستقیم داشته، فعالیت‌های حسن صباح و پیروانش را با جزئیات فراوان شرح می‌دهد؛ از جمله: «[حسن صباح] هر موضع که به تبلیس دعوت میسر می‌شد، مسلم گردانید و آنچه به تغریر او مغرور نمی‌شد، به قتل و هتک و نهب و سفک و حرب می‌ستد و از قلاع آنچه میسر می‌شد، به دست می‌آورد و هرکجا سنگی می‌یافت که بنا را می‌شایست، بر آنجا قلعه‌ای بنیاد می‌نهاد» (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۹۹). این تفاوت، نشان می‌دهد که سکوت بیهقی ناشی از ناآگاهی نبوده، بلکه نتیجه انتخاب آگاهانه در چارچوب ایدئولوژیک و سیاسی است.

۳-۱۰- سکوت بیهقی درباره خودش

بیهقی یکی از منشیان برجسته دربار مسعود بوده که نامه‌های بسیاری را برای سلطان تحریر کرده، در جلسات درباری حضور داشته و شاهد بسیاری از گفت‌وگوهای خصوصی بوده است، اما در تاریخش به چگونگی رابطه خود با سلطان و درباریان یا اشاره نکرده یا به طور کلی و بدون ذکر جزئیات بدان پرداخته است؛ مثلاً درباره بوسهل زوزنی نوشته: «هرچند مرا از وی بد آمد.» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۱۶۸) یا به نوع برخورد بوسهل زوزنی با وی، پس از مرگ بونصر مشکان اشاره کرده است که «نوبت درشتی از روزگار رسید.» (همان: ۶۲۰)، ولی هرگز به جزئیات این روابط نپرداخته. به نظر می‌رسد که بیهقی جهت حفظ بی‌طرفی ظاهری در تاریخ‌نگاری و مبرا کردن اثرش از هرگونه

شبهه انگیزه شخصی اعم از انتقام یا جلب توجه به اینگونه حذف‌های تعمدی دست زده است. او عمداً و آگاهانه از ذکر هرگونه رفتار سلطان یا بزرگان دربار با خودش و اظهار نظر خود درباره سلطان و دیگر افراد سرباز زده که نشانه هوشیاری او در تاریخ‌نگاری بی‌طرف و اجتناب از تضاد منافع در روایت است.

تغییر لحن، از شگردهای بیهقی برای دلالت خواننده بر حذف تعمدی یا سکوت درباره برخی اتفاقات است. لحن اندوهگین او، لحن خسته و یأس‌آلود درباریانی چون بونصر مشکان و خواجه احمد وزیر و ... بیانگر بی‌اعتمادی فراگیر در عصر سلطان مسعود و نارضایتی از این فضا و تفکر انتقادی نسبت به حکومت سلطان مسعود است که بیهقی هیچگاه به صراحت به آن اشاره نکرده؛ به عنوان مثال در پایان ماجرای فروگرفتن علی قریب چنین گفته است: «احمق کسی باشد که دل درین گیتی غدار فریفتگار بندد و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ چیز شمرد و خردمندان بدو فریفته نشوند» (بیهقی، ۱۴۰۱، ج ۱: ۵۱). آنچه از این داستان برمی‌آید، این است که بیهقی سلطان مسعود را غیرقابل اعتماد و شایسته توبیخ می‌داند؛ در عبارت یادشده احمق تداعی گر علی قریب و برادرش و دنیای غدار فریفتگار، تداعی گر حکمران این دنیا؛ یعنی سلطان مسعود است. لحن تراژیک او در داستان حسنک وزیر نیز چنین است: «احمق مردا که دل درین جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستانند» (همان: ۱۷۸). این جمله در ظاهر تبرئه کردن سلطان و در اصل سرزنش اوست و بیهقی چاره‌ای جز این گونه سخن گفتن ندارد.

بیهقی در زمانه‌ای زندگی می‌کند و قلم می‌زند که تفکر انتقادی در آن نهادینه نشده و مجبور به پوشیده‌گویی است؛ یعنی واقعیت‌ها و معنا را باید در لابه‌لای عناصر مکالمه پنهان کرد؛ ازجمله می‌توان به پایان حکایت الحاقی افشین و بودلف اشاره کرد که پس از ماجرای حصیری و پسرش آمده است: «هرکس این مقامه بخواند، به چشم خرد و عبرت اندرین باید نگریست، نه بدان چشم که افسانه است تا مقرر گردد که این، چه بزرگان بوده‌اند» (همان: ۱۶۱).

او با دادن عناوین و القاب ستایش‌آمیز به سلطان مسعود، متهم کردن محمودیان به - عنوان دشمنان و مخالفان سرسخت او، یاد نکردن از اعمال نیک امیرمحمد، نادیده گرفتن اعمال نامناسب مسعود و سعی در مبرا کردن او با انتساب کارها به قضا و قدر، در تلاش بوده به حاکمیت مسعود غزنوی مشروعیت بخشد. چهره توصیف‌شده توسط او از مسعود غزنوی بسیار محافظه‌کارانه است و گویی با واقعیت مطابق نیست (ر.ک. جنگی و اسدپور، ۱۳۸۹: ۸۵۴-۸۴۴). ظاهراً علت این امر وابستگی حیات و مقام و معاش بیهقی به دولت غزنوی و فضای بسته سیاسی و استبداد حکومتی است (میلانی، ۱۳۷۸: ۴۱). این سکوت بیشتر از هر چیز دیگری، نشان‌دهنده این است که بیهقی می‌خواست تاریخش، نه صدای او، بلکه صدای تاریخ باشد.

۳- نتیجه‌گیری

سکوت‌ها و حذف‌های تعمدی بیهقی در تاریخش ناآگاهانه و به‌خاطر ضعف اطلاعاتی نیست، بلکه یک استراتژی هوشمندانه گفتمانی معنازا است که در پرتو آن می‌توان به لایه‌های پنهان ایدئولوژی، سیاست و اخلاق حرفه‌ای وی در تاریخ‌نگاری اسلامی - فارسی پی برد. حذف‌های تعمدی بیهقی در حوزه‌هایی چون بازنمایی کنشگران اصلی، خدمات مثبت برخی شخصیت‌ها، رقابت‌ها و توطئه‌های داخلی دربار، مرگ مشکوک برخی شخصیت‌ها، فساد مالی برخی شخصیت‌های دربار، شکست‌های نظامی، شورش‌های داخلی، فعالیت‌های فرقه‌ای و مذهبی، نفوذ زنان در دربار و بازگویی روابط خودش مشهود است. دلایل محافظه‌کاری بیهقی در سکوت یا حذف‌های تعمدی را می‌توان این گونه برشمرد: بی‌پروایی و عدم توجه به جایگاه افراد به نفع او و تاریخ‌نگارش نبوده و او را از هدفش که رساندن اخبار و اطلاعات به آیندگان بوده، بازمی‌داشته است؛ پابندی به ارزش‌های اخلاقی و حق‌شناسی که موجب شده کمتر به عیب‌جویی و بیان نقاط ضعف پردازد؛ تربیت دیوانی که اطاعت بی‌چون و چرا از مافوق و رعایت سلسله‌مراتب

در آن مؤثر است؛ ایمان به ذهن دقیق، کنجکاو و زیرک خوانندگان که ژرفای معانی را درک می‌کنند؛ وابستگی حیات و مقام و معاش او به دولت غزنوی؛ فضای بسته سیاسی و استبداد حکومتی؛ تکریم سلطان مسعود و پاک و منزّه دانستن او و نگاه مثبت بیهقی به او که ناشی از گفتمان درباری آن دوره است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سکوت در تاریخ بیهقی، حضوری پنهان را می‌آفریند و به عنوان ابزاری برای حفظ مشروعیت سلطنت غزنویان و رقابت‌های درباری عمل می‌کند. بیهقی در دفاع از اصل و نسب غزنویان از یکسو به تقدیر و خواست ایزد متوسل می‌شود و از دیگر سو با سکوت و حذف‌های تعمّدی و خودسانسوری بر عدل و خوبی سیرت و عفت و دیانت پادشاهان غزنوی تأکید می‌ورزد و سعی دارد چهره‌ای چون پادشاهان اساطیری و تاریخی از آنها بویژه مسعود ارائه دهد. بنابراین نتایج پژوهش نشان می‌دهد که برای درک کامل تاریخ بیهقی، باید نه تنها به آنچه گفته شده، بلکه به آنچه عمدتاً گفته نشده است نیز توجه کرد.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵). *الکامل فی التاریخ*، برگردان حمیدرضا آژیر، تهران: اساطیر.
۲. ایگلتون، تری (۱۳۸۶). *پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
۳. باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۹۰). *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۴. بیهقی، ابوالفضل (۱۴۰۱). *تاریخ بیهقی*، مقدمه و تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، چاپ هشتم، تهران: سخن.
۵. جرفادقانی، ناصح‌بن ظفر (۱۳۷۴). *ترجمه تاریخ یمینی*، تصحیح جعفر شعار، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. جوینی، عطاملک (۱۳۸۷). *تاریخ جهانگشا*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: هرمس.

۷. خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). حبیب‌السير، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، چاپ چهارم، تهران: خیام.
۸. دهقانی، محمد (۱۳۹۴). حدیث خداوندی و بندگی، تهران: نی.
۹. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر.
۱۰. عقیلی، حاجی‌بن نظام (۱۳۶۴). آثار الوزراء، به کوشش جلال‌الدین محدث ارموی، تهران: اطلاعات.
۱۱. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۷۱). قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ ششم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۲. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی‌بن جولوغ (۱۴۰۰). دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ یازدهم، تهران: زوار.
۱۳. فوکو، میشل (۱۳۹۸). اراده به دانستن، ترجمه افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، چاپ چهاردهم، تهران: نی.
۱۴. میثمی، جولی اسکات (۱۴۰۲). تاریخ‌نگاری فارسی تا پایان قرن دوازدهم، ترجمه محمد دهقانی، چاپ سوم، تهران: ماهی.
۱۵. میلانی، عباس (۱۳۷۸). تجدد و تجدیدستیزی در ایران، تهران: آتیه.
۱۶. نفیسی، سعید (۱۳۶۲). تاریخ اجتماعی ایران در عصر غزنویان، تهران: توس.
۱۷. والدمن، مریلین (۱۳۷۵). زمانه و زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: تاریخ ایران.

ب) مقالات

۱۸. اصغری، حسین (۱۳۹۵). «حقیقت‌گویی باتوجه به جبر سلطان در تاریخ بیهقی»، پژوهشنامه تاریخ، ش ۴۴، صص ۱-۱۴.

۱۹. جنگی، نیره و هانیه اسدپور (۱۳۸۹). «بررسی دیدگاه بیهقی نسبت به سلطان مسعود بر مبنای تحلیل گفتمان»، نخستین همایش ملی ادبیات فارسی و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، دانشگاه بیرجند، صص ۱۴۰۴-۱۴۲۸.
۲۰. دلبری، حسن (۱۳۹۸). «بلاغت سکوت به مثابه غیاب پیش‌اندیشیده کنش کلامی و تعامل کارآمد آن با متن»، مطالعات زبانی و بلاغی، دوره ۲۰، ش ۱۰، صص ۲۰۱-۲۲۰.
۲۱. رحمانی‌فر، سیما و حسین قاسمی (۱۳۹۳). «محافظه‌کاری و حقیقت‌گویی در تاریخ بیهقی»، آینه میراث، دوره ۱، ش ۱۲، پیاپی ۵۴، صص ۱۳۷-۱۵۶.
۲۲. رضوانیان، قدسیه و مریم فائز (۱۳۹۱). «تاریخ بیهقی در گستره منطق مکالمه»، پژوهشنامه زبان و ادب فارسی، دوره ۱، ش ۶، پیاپی ۲۱، صص ۱۲۳-۱۴۰.
۲۳. سجودی، فرزانه و لیلا صادقی (۱۳۸۹). «کارکرد گفتمانی سکوت در ساختمندی روایت داستان کوتاه»، پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۲، ش ۱، صص ۶۹-۸۸.
۲۴. سیف، عبدالرضا؛ مونا بابایی و زینب زرهانی (۱۳۸۹). «جایگاه زن در تاریخ بیهقی و مقایسه آن با برخی کتب مثنوی»، زن در فرهنگ و هنر، دوره ۱، ش ۲، صص ۷۷-۸۸.
۲۵. صحرایی، قاسم و علی حیدری و مریم میرزایی (۱۳۹۰). «لحن، صحنه‌پردازی و فضا ابزار انتقاد و اعتراض بیهقی»، متن‌شناسی/ادب فارسی، دوره ۳، ش ۳، صص ۷۵-۹۴.
۲۶. طالبیان، یحیی و ندا امین (۱۳۹۷). «تحلیل و بررسی ساختارهای گفتمان‌مدار در روایت بیهقی از ماجرای حسنک وزیر»، متن‌پژوهی/ادبی، ش ۲۲، پیاپی ۷۷، صص ۹۳-۱۲۳.
۲۷. کرمی، محمدحسین (۱۳۷۹). «گفته‌های ناگفتنی در تاریخ بیهقی»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۲۷، صص ۱۵۵-۱۷۴.
۲۸. مرسل‌پور، محسن (۱۳۹۹). «تأثیر دستگاه تبلیغاتی سلطان محمود بر تاریخ‌نگاری غزنویان»، پژوهش‌های تاریخی، دوره ۴، ش ۱۲، پیاپی ۴۸، صص ۴۱-۵۴.

۲۹. میلانی، عباس (۱۳۷۲). «تاریخ در تاریخ بیهقی»، *ایران‌شناسی*، ش ۲۰، صص ۷۰۲-۷۲۱.

۳۰. یوسفی، صفر (۱۳۸۷). «سیاست مذهبی در دوره نخست حکومت غزنوی»، *فصلنامه فقه و تاریخ تمدن*، دوره ۱۵، ش ۴، صص ۱۴۱-۱۵۸.